

Analysis of the role of the United States in the political geography theories of the three classical, modern, and postmodern periods

Hassan Noorali¹, Zahra Pishgahifard^{2*}

1- PhD Student of Political Geography, University of Tehran, Tehran, Iran.

2- Professor of Political Geography, University of Tehran, Tehran, Iran.

Received: 03 May 2022

Accepted: 09 February 2023

Extended Abstract

Introduction

Much of the process of developing political geography has been influenced by theories proposed by global thinkers over the past two centuries. The classical theories of political geography have been proposed mainly with the focus on the state and its constituent components. However, modern and postmodern theories of political geography, although they still pay special attention to the state and the national/country scale, but they do not reflect this centrality as a unit. Therefore, with the help of the geographical scale problem, it expands the scope of political geography from the micro level to the global level with wider issues.

Methodology

Our main purpose in this applied and theoretical research is to study the role of the United States in the theories of political geography of the three classical, modern and postmodern periods, from the dawn of the twentieth century to It is now. An examination of 14 theories by political geography theorists shows that each thinker seeks to represent in some way the role of the United States and its rise and fall in the world order to the rulers of their own country or to the world. These fourteen theories are: Turner's frontier hypothesis, the influence of central authority on the landscape (Whittlesey), the political cycle of state (Valkenburg), the geographical understanding of political survival (Hartshorne), the geographical model of political systems analysis (Cohen and Resonant), Theories of the world system, the center-periphery model and the theory of the decline of American power (Wallerstein), the triple theory of modernity (Peter Taylor), the theory of the political geography of the world order (John René Short), the theory of distance and foreign policy (Henrikson), the theory of modern nation-building (Fukuyama) and the theory of social movement in political geography (Michael Brown).

Results and Discussion

The United States has played a prominent role in the thought process of prominent American and non-American theorists, and in this article, we have examined the role of the United States in the theories of political geography from the beginning of the 20th century until now. The results of the research show that in the theories of the three periods of classical, modern and post-modern geopolitics, the United States has played the largest role among all countries in the world, and in fact theorizing in political geography is not possible without considering the role of the United States.

* Corresponding Author (Email: zfard@ut.ac.ir)

Copyright © 2023 Journal of Geography. This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution- noncommercial 4.0 International License which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages provided the original work is properly cited.

Conclusion

The classical theories of political geography that have been proposed with the focus of the state, including hypothesis of the frontier, the impact of the central authority on the perspective and political cycle of nation, have focused on the "state" and the national scale, as the main actor of the international system. In these theories, the United States has been attractive to these theorists as a country that has represented hegemony in the future world order. In addition, the nationality of the classic political geography theorists discussed in the article (Turner, Whittlesey, and Valkenburg), who are all Americans, has played a key role in focusing these theories on the United States and its representation.

After that, the modern theories of political geography, which is a product of the Cold War era, also started with theories focusing on the national scale, and Hartshorne illustrated the geographical position of the United States in the world order. This level of scale in theorizing continued with the theory of Cohen and Rosental, and they placed the United States as one of the main countries at the end of the open spectrum of the world's national political systems. But the focus on state-centric in modern theorizing gradually faded, and the theories of American Taylor and Wallerstein, presented at the end of the Cold War, found a wider scale and ranged from the local to the global level. Of course, this did not prevent these theorists from emphasizing the national interests of their country, and they always depicted the hegemonic role of the United States in the world order in their theories. In postmodern theories; This progress in the scalability of theories continued with the theory of triple of modernity, and the United States was introduced as the representative of the third round of modernity and depicted as the third hegemon. These levels of postmodern analysis continued in political geography with the work of John René Short, Henrikson, and Fukuyama. However, the key role of the United States was maintained with regard to the American nationality or the countries aligned with those theorists on the one hand and maintaining the global power of this country on the other hand.

Keywords: United States, Political Geography, Theories of Political Geography, State, Geography

واکاوی نقش ایالات متحده در نظریه‌های جغرافیای سیاسی سه دوره کلاسیک، مدرن و پست مدرن

حسن نورعلی - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.
زهرا پیشگاهی فرد^۱ - استاد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۳

چکیده

قسمت اعظمی از فرایند توسعه جغرافیای سیاسی، تحت تاثیر نظریه‌هایی بوده است که در دو قرن اخیر توسط دانشمندان جهانی اندیش مطرح شده است. نظریه‌های کلاسیک جغرافیای سیاسی عمدتاً با محوریت کشور State و مولفه‌های تشکیل دهنده آن مطرح شده‌اند. با این حال، نظریه‌های مدرن و پست مدرن جغرافیای سیاسی، هرچند همچنان توجه ویژه‌ای به استیت و مقیاس ملی / کشوری دارند، اما این محوریت را به صورت واحد بر نمی‌تابند و با کمک مسئله مقیاس جغرافیایی، دامنه دید جغرافیای سیاسی را از سطح خرد تا سطح جهانی با موضوعات وسیع تر گسترش می‌دهد. هدف اصلی ما در این پژوهش کاربردی و نظری، با روش جمع آوری داده به شکل اسنادی و کتابخانه‌ای و شیوه تحلیل اطلاعات توصیفی - تحلیلی، بررسی نقش ایالات متحده در نظریه‌های جغرافیای سیاسی سه دوره کلاسیک، مدرن و پست مدرن، از طلوع قرن بیستم تا کنون است. بررسی ۱۴ نظریه از تئوریسین‌های جغرافیای سیاسی، نشان می‌دهد که ایالات متحده نقش محوری خود را در طول قرن بیست و بیست و یک حفظ کرده است، با این وجود، سطح تحلیل در نظریه‌پردازی جغرافیای سیاسی، از تمرکز بر کشور محوری، به تحلیل‌های چند مقیاسی در نظریه‌های جدید رسیده است.

واژگان کلیدی: ایالات متحده، جغرافیای سیاسی، نظریه‌های جغرافیای سیاسی، حکومت، کشور

مقدمه

کشور State موضوع محوری در ادبیات کلاسیک جغرافیای سیاسی و نظریه‌های آن محسوب می‌شود و این موضوع خاص در نظریه‌های کلاسیک و تعریف هارتشورن از جغرافیای سیاسی مشهود است. وی جغرافیای سیاسی را علم مطالعه نواحی سیاسی، به خصوص مطالعه کشور State به عنوان مشخصه‌ای از نواحی در ارتباط با مشخصه‌های نواحی دیگر می‌داند (Hartshorne, 1954: 178). با این حال، نظریه‌های مدرن و پست مدرن جغرافیای سیاسی، هرچند همچنان توجه ویژه‌ای به استیت و مقیاس ملی / کشوری دارند، اما این محوریت را به صورت واحد بر نمی‌تابند و با کمک مسئله مقیاس جغرافیایی، دامنه دید جغرافیای سیاسی را از سطح خرد تا سطح جهانی با موضوعات وسیع تر گسترش می‌دهند. ایالات متحده، همزمان با شکل‌گیری جغرافیای سیاسی را از سطح خرد تا سطح جهانی با موضوعات وسیع تر گسترش می‌دهند. ایالات متحده، همزمان با شکل‌گیری جغرافیای سیاسی نظر اندیشمندان این رشته را به خود جلب کرد. این کشور که در سال ۱۷۷۶ از پادشاهی بریتانیای بزرگ به استقلال رسید و در سال ۱۷۸۷ قانون اساسی آن تاسیس شد (CEE, 2012: 2)، از ابتدای قرن بیستم، به دلیل موقعیت جغرافیایی ویژه (افضلی و دیگران، ۱۳۹۸: ۶-۹)، که آن را به سمت یک قدرت جهانی رهنمود ساخت، بیش از پیش مورد توجه سیاست مداران و اندیشمندان جغرافیایی-سیاسی قرار گرفت. به طوری که که ژان ژول ژوزران، سفیر فرانسه در ایالات متحده از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۲۴، در زمینه موقعیت جغرافیایی ایالات متحده اظهار داشت: «در شمال، او همسایه ضعیفی دارد. در جنوب، یک همسایه ضعیف دیگر؛ در شرق، ماهی‌های دریایی و در غرب نیز ماهی!» (Mearsheimer & Walt, 2016, 72-73). داوید میلر در مقاله‌ای تحت عنوان «چگونه جغرافیا، ایالات متحده را توصیف می‌کند» در فارین پالیسی می‌نویسد آنچه موجب جهان بینی آمریکایی در سیاست جهانی شده است، موقعیت، موقعیت و موقعیت این کشور است (Miller, 2013). این کشور به عنوان هسته آمریکای شمالی (Startfor, 2016) علاوه بر ۴۸ ایالت همجوار که عرض‌های میانی قاره را اشغال کرده‌اند، شامل ایالت آلاسکا در انتهای شمال غربی آمریکای شمالی و ایالت جزیره‌های هاوایی در وسط اقیانوس آرام است. ایالات متحده چهارمین کشور بزرگ جهان از نظر مساحت (پس از روسیه، کانادا و چین) است و واشنگتن پایتخت ملی آن است (Rollins, 2021: 1). قدرت جغرافیا، در شکل‌گیری هژمونی ایالات متحده تاثیرگذار بوده است (Marshal, 2021: 2-9). تاثیر جغرافیا در تاریخ معاصر ایالات متحده به حدی بوده است که جکسون ترنر، سرحدات جغرافیایی را عامل تشکیل کشور آمریکا می‌داند (Turner, 1920) و نیک رومئو در مجله نشنال جئوگرافیک، مدعی شد که جغرافیای ایالات متحده، تاریخ، قوانین و سیاست آمریکا را ساخته است (Romeo, 2015). 2) «استارتفور و ولد ویو»، برترین پلتفرم اطلاعات ژئوپلیتیک جهان، در مقاله‌ای با عنوان «ژئوپلیتیک آمریکا» می‌گوید جغرافیای ایالات متحده باعث می‌شود این کشور به طور منحصر به فردی تبدیل به یک قدرت جهانی شود (Startfor, 2016). از آنجا که تا کنون پژوهشی موازی یا همسان با مقاله حاضر انجام نشده است، نوآوری این پژوهش، واکاوی نقش ایالات متحده در نظریه‌های جغرافیای سیاسی در فضای ژئوپلیتیکی سه دوره کلاسیک، مدرن (جنگ سرد) و پست مدرن می‌باشد؛ همچنین در جریان این مطالعه، تغییر سطح تحلیل نظریه‌پردازی در جغرافیای سیاسی از کشور محوری در نظریه‌های کلاسیک به چند مقیاسی در نظریه‌های جدید را نشان می‌دهیم. ضمناً بررسی نقش ایالات متحده در نظریه‌های ژئوپلیتیک خود فرصت دیگری می‌طلبد؛ بنابراین ما در این پژوهش، تنها نظریه‌های جغرافیای سیاسی را بررسی خواهیم کرد.

مبانی نظری

جغرافیای سیاسی: اصطلاح جغرافیای سیاسی برای نخستین بار توسط رابرت ژاک تورگو، فیلسوف شهیر فرانسوی در سال ۱۷۵۰م. ابداع شد (Agnew, 2002: 13). وی از اصطلاح «جغرافیای سیاسی» برای اشاره به روابط بین حقیقت‌های جغرافیا که به عنوان تمام ویژگی‌های انسانی و فیزیکی توزیع فضایی و سازماندهی سیاست دیده می‌شود، استفاده کرد. همچنین آشکار است که بسیاری از بزرگان تاریخ اندیشه سیاسی، از ارسطو و توکیدید گرفته تا ماکیاوولای، هابز، لاک، مونتسکیو، مدیسون، روسو، هگل و مارکس، ایده‌هایی در مورد سرزمین سیاسی و اثرات موقعیت جغرافیایی و دسترسی به منابع در درگیری و جنگ داشته‌اند که می‌تواند به عنوان عناصر اساسی جغرافیای سیاسی قلمداد شود (ibid: 51). بیشترین و پرتکرارترین نقل قول از تعریف جغرافیای سیاسی تعریفی است که در سال ۱۹۵۴ توسط هارتشورن ارائه شد، که بدین شرح است: جغرافیای سیاسی عبارت است از بررسی تفاوت‌ها و تشابهات ناحیه‌ای در سرشت سیاسی به عنوان یک بخش درهم تنیده از مجموعه‌ای از تفاوت‌ها و تشابهات ناحیه‌ای (Hartshorne, R., 1954: 178). این تعریفی است که توسط اکثر جغرافیدانان سیاسی پذیرفته شده و آنرا مکررا تکرار می‌کنند (Muir, 1975).

1) جان اگنیو جغرافیای سیاسی را به صورت ساده، مطالعه چگونگی شکل‌گیری جغرافیا از طریق سیاست‌ها تعریف می‌کند (Agnew, 2002: 1). کوهن و رزونتال، در یک تعریف معتقدند که جغرافیای سیاسی مربوط به ویژگی‌های فضایی فرایند سیاسی است (Cohen & Rosenthal, 1971: 6). تیلور و فیلت، تعریف جغرافیای سیاسی را در نسخه جدید کتاب خود این‌گونه بیان می‌کنند؛ جغرافیای سیاسی مطالعه فضایی‌سازی قدرت است (Taylor & Flint, 2018: 30). جکسون معتقد است که جغرافیای سیاسی عبارت است از "مطالعه پدیده‌های سیاسی در میدان ناحیه‌ای آنها" (JACKSON, 1964: 1). فرهنگ جغرافیای جهان، بر این عقیده است که جغرافیای سیاسی با تعامل عوامل جغرافیایی و سیاست و فعل و انفعالات قدرت سیاسی و فضا سروکار دارد (MCCOLL, 2005: 360).

جغرافیدانان سیاسی روشهای مختلفی را برای متفاوت کردن میدان‌های معنایی جغرافیای سیاسی به کار گرفته‌اند. از نظر برخی مانند الکساندر و گابلت، جغرافیای سیاسی مربوط به مطالعه واحدهای سرزمینی-سیاسی، مرزها و تقسیمات اداری بوده است. از نظر برخی دیگر مانند بارت و تیلور، جغرافیای سیاسی، مطالعه فرایندهای سیاسی است و فقط با تأکید بر تأثیرات و نتایج جغرافیایی و در استفاده از تکنیک‌های تحلیل فضایی، از علوم سیاسی متفاوت می‌گردد. هر دو این تعاریف منعکس کننده تأثیر رویکردهای نظری گسترده‌تر در جغرافیا به عنوان یک کل می‌باشد (Jones, Jones, & Woods, 2004: 2). برخی از جغرافیدانان از جمله کاکس، معتقدند که جغرافیای سیاسی را باید بر اساس مفاهیم اصلی آن تعریف کرد. کاکس معتقد است که مفاهیم اصلی جغرافیای سیاسی را می‌توان به سادگی مشخص کرد: این مفاهیم دوقلو، سرزمین^۳ و سرزمین‌گرایی^۴ هستند (Cox, 2002: 1). جو پینتر، معتقد است همانطور که سیاست مربوط به قدرت است؛ جغرافیای سیاسی در مورد روابط بین قدرت و مکان و فضا بحث می‌کند (Painter, 2008: 57). در یک بازشناسی از ماهیت جغرافیای سیاسی، اگنیو می‌گوید «از نظر ما، جغرافیای سیاسی این است که چگونه موانع بین مردم و اجتماعات سیاسی آنها برداشته شده و از بین می‌رود؛ چگونه نظم‌های جهانی مبتنی بر اصول مختلف سازماندهی جغرافیایی (مانند امپراتوری‌ها، سیستم‌های دولتی و روابط ایدئولوژیک - ماتریالیستی) بوجود می‌آیند و فرو می‌ریزند؛ و اینکه چگونه فرآیندهای مادی و جنبش‌های سیاسی "نقشه سیاسی جهان" را که در آن ساکن هستیم شکل

1. Robert-Jacque Turgot
2. Fact
3. Territory
4. Territoriality

می‌دهند» (Agnew & et al, 2003: 2). به نظر می‌رسد تعریفی که در کتاب "جغرافیای سیاسی مدرن" ریچارد مویر آمده است، یک تعریف جامع از جغرافیای سیاسی باشد که بدین شرح است: جغرافیای سیاسی به تعامل فضایی بین پدیده‌های سیاسی و جغرافیایی می‌پردازد و یکی از اساسی‌ترین مسائل مربوط به محل موضوعی در طیف بین جغرافیا و علوم سیاسی است (Muir, 1975: 1).

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع کاربردی و نظری است که می‌کوشد نقش ایالات متحده را در نظریه‌های کلاسیک، مدرن و پست مدرن جغرافیای سیاسی بر اساس دو طیف از نظریه‌پردازان آمریکایی و غیر آمریکایی واکاوی کند. روش جمع آوری داده‌ها در این پژوهش، اسنادی و کتابخانه‌ای و شیوه تحلیل اطلاعات نیز توصیفی - تحلیلی می‌باشد.

بحث و یافته‌ها

بررسی نقش ایالات متحده در نظریه‌های جغرافیای سیاسی

الف) نظریه‌های کلاسیک (۱۸۹۷-۱۹۴۵)

فرضیه سرحد؛ فردریک جکسون ترنر، (۱۹۲۰)

این فرضیه در سال ۱۹۲۰ در مقاله‌ای تحت عنوان "اهمیت سرحد در تاریخ آمریکا" توسط فردریک جکسون ترنر، مورخ آمریکایی مطرح شد (Turner, 1920). ترنر، داستان یک روند سرحدی برای ایالات متحده است. ترنر، با اصطلاح‌های بیان، سرحد و سرزمین‌های آزاد بر اهمیت محیط و جغرافیا در تاریخ تأکید کرد و مانند مکیندر به فضای بسته معتقد بود (Kearns, 1984: 23-24). ترنر سرحد، استدلالی که توسط جکسون ترنر مطرح شد مبنی بر این مسئله است که بیابان بی نظیر آمریکای شمالی و سرحدات آن، با استعمارگران پیشرو به سمت غرب، به شکل‌گیری دموکراسی در آمریکا و سایر صفات آن از قبیل برابری خواهی، فردگرایی، بی‌اعتمادی به اقتدار، خشونت کمک کرده است (Kelly, 2015: 179). مسئله گسترش آمریکا در آن زمان تنها یک مسئله اقتصادی نبود، بلکه با توجه به اینکه یک سرحد متحرک، منبع منحصر به فرد آمریکا و سرنوشت آشکار آن تلقی می‌شد، و ایالات متحده تنها در صورت ادامه گسترش خود می‌توانست به پتانسیل کامل خود دست یابد. ترنر بر لزوم پایان بخشیدن به انزوای گرایی آمریکا با بسته شدن مرزهای داخلی و توسعه یک سیاست خارجی تهاجمی و گسترش نفوذ آمریکا به جزایر حاشیه‌ای و کشورهای مجاور تأکید کرد (Agnew & Smith, 2011: 88). در شهرک‌سازی‌های آمریکا، ما باید ببینیم که چگونه زندگی اروپایی وارد این قاره شده و چگونه آمریکا آن را اصلاح و آن شیوه زندگی را توسعه داد. هیچ فرایندی در روند تاریخی وجود ندارد؛ جامعه یک ارگانیزم رو به رشد است. تاریخ خودآگاهی این ارگانیزم است. مردم با گذشته قهرمانانه خود پیوندی ناگسستنی داشتند و این مسئولیت‌های خاصی را به دوش آنها می‌گذاشت. این مسئولیتها مربوط به ارزشهای جعلی در طول سرزمین‌های سرحدی است. در هر سرحد پی در پی، "ما فرآیند تکامل دوباره داریم". با افزایش تراکم جمعیت، واکنش فرهنگی شهرک نشینان آنها را در مسیر تکاملی از شکارچیان گرفته تا کشاورزان تا شهروندان شهری سوق داد. به این ترتیب، ارزشهای دموکراسی سرحدی در هر سرحد پی در پی با گذر از مراحل مختلف خود دوباره تجسم

می‌یابند: توسعه اجتماعی "آمریکا" بطور مداوم در سرحد آغاز می‌شود. این تولد مجدد چندین ساله، این سیالیت زندگی آمریکایی، این گسترش به سمت غرب با فرصت‌های جدید خود، تماس مداوم آن با سادگی جامعه بدوی، نیروهای مسلط بر شخصیت آمریکایی را فراهم می‌کند. ارزش‌های استقلال و فردگرایی با این بازآفرینی اخلاقی مستمر تأمین شد. ترنر، بسته شدن سرحدات را به عنوان یک تغییر سیاسی اخیر قابل توجه در روند تاریخی متمایز می‌کند. وی به مردم گفت که مرز (بوردر) در سال ۱۹۰۰ بسته شده است: این علامت گذاری گروهی از تغییرات بود که با هم جمع می‌شوند. توجه ترنر به "تمرکز سرمایه در کنترل صنایع بنیادی" است. وی افزایش منافع امپریالیستی آمریکا و فشارها برای مداخله گرایی دولت را "اهمیت سوسیالیسم به عنوان مسئله تقسیم احزاب سیاسی" نامید. ترنر پیشنهاد می‌کند که سیاست‌های قدیمی غیر مداخله جویانه دیگر کارساز نخواهند بود و مردم باید اکنون به "قلمرو ایده آل‌ها و قانونگذاری" نگاه کنند. وی اصرار می‌کند: "بگذارید تا آرمان‌های پیشگام به یک دموکراسی تبدیل شود، جایی که قدرت مدنی بر آن مسلط باشد و از دستاوردهای فردی برای منافع عمومی استفاده کند. بنابراین کار ترنر شجره‌ای برای دموکراسی، فردگرایی و قدرت در "اسطوره سرزمینی" ایالات متحده ایجاد می‌کند (Kearns, 1984: 28-34).

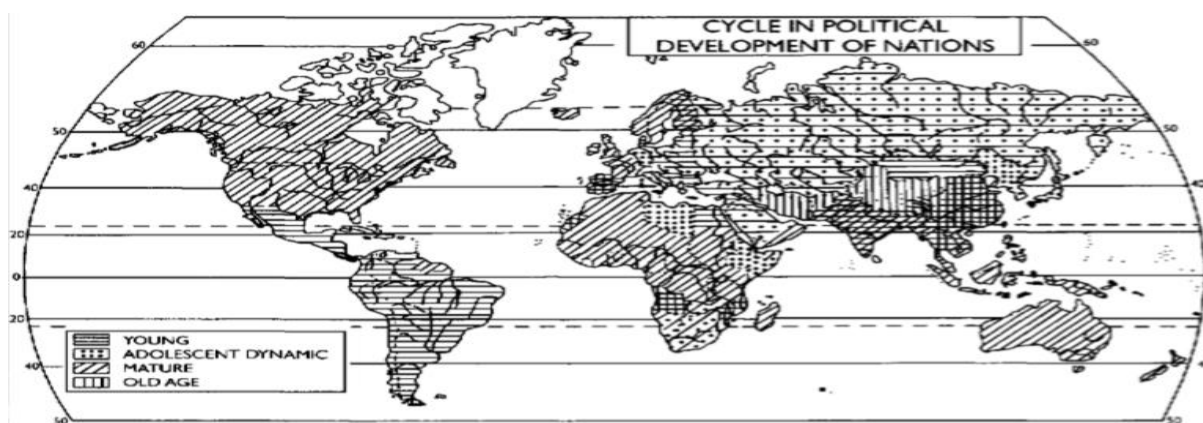
نظریه تاثیر اقتدار مرکزی بر چشم انداز، دورنت ویتسلی (۱۹۳۵)

در سال ۱۹۳۵، دورنت ویتسلی، نظریه تاثیر اقتدار مرکزی بر چشم انداز را منتشر ساخت. وی در این نظریه عنوان داشت که فعالیت‌های سیاسی به مانند فعالیت‌های اقتصادی، چشم انداز خود را تحت تاثیر قرار می‌دهند. منظور از "اقتدار مرکزی" حاکمیت بر منطقه‌ای از گوناگونی‌های مشخص و تعیین شده است. برای "موثر" بودن، دولت مرکزی باید نیرویی بیش از کنترل اسمی بر منطقه خود اعمال کند. ویتسلی معتقد است حکومت، به عنوان اصلی ترین نیروی تاثیرگذار سیاسی بر چشم انداز به ۴ شیوه - سیمای ویژه مرزی، اصطلاحات امنیتی، بیان فعالیت‌های دولتی، اصلاح مناظر به دلیل نتایج قوانین - تاثیر می‌گذارد (Whittlesey, 1935). وی در زمینه سیمای مرزی، معتقد است گستردگی در همه جا با امنیت همراه نیست. در امتداد مرزهای بین‌المللی، چشم انداز ممکن است با ویژگی‌هایی که مقامات مرکزی برای حفظ امنیت در نظر گرفته‌اند، پراکنده شود. حتی مرز بدون دفاع بین ایالات متحده و کانادا مملو از ساختمانهای رسمی است که در آن چند نفر در محل کار خود نگهداری می‌شوند. در زمینه بیان فعالیت‌های دولتی، اقتدار مرکزی معمولاً متعهد می‌شود که در کل قلمرو سرزمینی خود در موارد مشخص عمل کند. دفاتر پست در فرانسه، پست‌های ارتش در همه کشورها و پایتخت‌های ایالتی در ایالات متحده در این زمینه به رسمیت شناخته می‌شوند. در یک کشور بسیار ناهمگن، مانند ایالات متحده، منطقه گرایی نیز ممکن است به رسمیت شناخته شود. به طور کلی امروزه دولت فدرال ایالات متحده دفاتر پست خود را مطابق با سنت محلی ایجاد می‌کند. در نیوانگلند آنها تحت "استعمار" شناخته می‌شود. در کالیفرنیا، اسپانیایی‌ها؛ در غرب میانه، چه کلاسیک و چه مدرنیستی حضور دارند. پروژه دره تنسی در حال حاضر نمونه‌ای چشمگیر از تاثیر اقتدار مرکزی دولتی بر چشم انداز است و مدتهاست که این اصل به لطف ساخت و ساز بی رویه قانون اساسی در ایالات متحده در حال اجرا است. بخش عمده‌ای از آبیاری زمین‌های ایالت‌های غربی از بودجه فدرال پرداخت شده است. دولت فدرال در ساخت جاده‌ها، به ویژه در مناطق کم جمعیت کمک می‌کند و بسیاری از راه‌های راه آهن در آمریکای شمالی (و در هر قاره دیگر) به طور مشابه، هر کجا که از طریق قلمرو دشوار یا غیرمردمی عبور داده شده‌اند، به طور مشابه کمک شده‌اند. حداقل در آمریکای شمالی و استرالیا، ایالت‌ها و استان‌ها این توزیع مجدد

بودجه را بیشتر انجام داده‌اند. نیمه جنوبی میشیگان، ویسکانسین، مینه سوتا و انتاریو هر کدام از مدارس و جاده‌های محله‌های شمالی پشتیبانی می‌کنند (Whittlesey, 1935: 86-94).

نظریه چرخه سیاسی حکومت، وان والکنبرگ، (۱۹۳۹)

این نظریه را ساموئل وان والکنبرگ، جغرافیدان هلندی و استاد دانشگاه کلارک ایالات متحده در کتاب "مولفه‌های جغرافیای سیاسی" که در سال ۱۹۳۹ منتشر شد، مطرح کرد (Valkenburg, 1939). این تئوری مبتنی بر چرخه‌ای از توسعه سیاسی حکومت‌ها است که چهار مرحله را به نمایش می‌گذارد. این چهار مرحله عبارت‌اند از نوجوانی، جوانی، بلوغ و پیری (شکل ۱) (Agnew, 2002: 76-77). پس از اتمام، این چرخه ممکن است خود را تجدید کند، این تجدید قوا احتمالاً با تحول در گسترش سیاسی رخ خواهد داد؛ این در حالی است که چرخه می‌تواند در هر بازه زمانی قطع شود و به مرحله قبل بازگردد. عنصر زمان (طول یک مرحله) از کشوری به کشور دیگر بسیار متفاوت است و به شخصیت حکومت بستگی دارد. به همین ترتیب نمی‌توان زمان انتقال به مرحله بعدی را پیش بینی کرد (ibid). وی سپس اهمیت ملتها از نظر بسیاری از عناصر حیاتی جهان را به تصویر می‌کشد. از میان عناصر حیاتی جهان، ایالات متحده در ده عنصر، امپراتوری بریتانیا در ده، شوروی در هفت، و آلمان در سه عنصر جایگاه مسلط را دارند. بنابراین، اگر مبارزه دموکراسی‌ها علیه فاشیسم به وجود آید، نتایج بدیهی به دست می‌آید. ون والکنبرگ به درستی بین ملت و نژاد تفاوت قائل می‌شود و توجه و اهمیت زیادی برای یهودیان قائل است. وی انتقادهایی را به ملل اروپایی، از جمله آلمان، در مواجهه با یهودیان مطرح می‌سازد (Taylor, G. 2014: 212). تیلور و فلینت، نظریه والکنبرگ را نمونه‌ای از تلاطم دیدگاه آمریکایی در "جغرافیای سیاسی بین‌المللی" کاملاً مردانه می‌دانند که تئوری چرخه‌ای از حکومت را براساس مدل‌های جغرافیایی فیزیکی فرایندهای فرسایش دره رودخانه‌ای ارائه داده است. حکومت‌ها قرار بود مراحل متوالی نوجوانی، جوانی، بلوغ و پیری را طی کنند. این ایده‌ها بسیار یادآور تئوری ارگانیک راتزل بود. البته، در این تئوری، ایالات متحده به عنوان حکومت "بالغ" تلقی می‌شود و کشورهای اروپایی از پیری رنج می‌برند (Taylor & Flint, 2018: 6) (شکل ۱) چرخه سیاسی توسعه ملتها (حکومت‌ها).



شکل ۱. تئوری چرخه ای والکنبرگ
(Agnew, 2002: 77)

ب) نظریه‌های مدرن (۱۹۴۵-۱۹۹۰)**نظریه درک جغرافیایی برای بقا و پیشرفت سیاسی، ریچارد هارتشورن، (۱۹۵۳)**

این نظریه توسط ریچارد هارتشورن، برجسته‌ترین جغرافیدان سیاسی ایالات متحده، در کتابی تحت عنوان «ما کجای جهان هستیم: درک جغرافیایی برای بقا و پیشرفت سیاسی» در سال ۱۹۵۳ مطرح شد (Hartshorne, 1953). هارتشورن معتقد است استفاده از مفهوم بقا در جغرافیای سیاسی، بیانگر این واقعیت است که ما آمریکایی‌ها دریافته‌ایم که در یک جهان خطرناک زندگی می‌کنیم: جهانی که سازمان‌های بزرگ قدرت و کشورهای مستقل از هرگونه کنترل برتر، در آن فعالیت می‌کنند. مردم و حکومت‌های کشورهای خارجی (خارج از ایالات متحده) که آمریکا هیچ کنترلی بر آنها ندارد و یا از نفوذ کمی در آنها برخوردار است، می‌توانند در سلسله اقداماتی، تصمیماتی را بگیرند که منجر به نابودی همه چیزهای با ارزش آمریکایی شود. اگرچه ممکن است امیدوار باشیم که آنها را از چنین اقداماتی منصرف کنیم، اما در صورت عدم موفقیت در اقناع، مسئله بقای سیاسی، به قدرت بستگی دارد (Hartshorne, 2015: 382).

(Hartshorne, 1953).

موقعیت جغرافیایی آمریکا در جهان: آمریکایی‌ها تصور می‌کردند که در یک جهان جدا از هم هستند. وقایع در کشورهای خارجی نگران کننده اما برای آنها در درجه دوم اهمیت بود. آنها، در آوردن تمدن به بیابان‌ها و توسعه یک ملت بزرگ و یکپارچه در سراسر قاره مشغول بودند. هنگامی که آنها به خارج از کشورشان نگاه کردند، به همسایه نزدیک خود، یعنی نیمکره غربی پی بردند که تحت دکترین مونرو از آن محافظت می‌کردند. آنها از درون این "ارگ صلح"، به تماشای مشکلات اقتصادی، تنش‌های سیاسی، رقابت‌های قدرت و درگیری‌های مسلحانه در سرزمین‌های سرشار از جنگ پرداختند. در مقابل مردم اروپا، که تهدید به جنگ بخشی از زندگی روزمره آنها را تشکیل می‌داد، آمریکایی‌ها جنگ را به عنوان یک ناهنجاری در نظر می‌گرفتند. از سالها پیش با استقرار مرزهای قاره ایالات متحده، مردم آمریکا تمام قلمروهای سرزمینی مورد نظر خود را برای توسعه ملی به دست آورده‌اند. آنها حاضر بودند با تمام قدرت از آن دفاع کنند، اما خطرات اندکی برای تهدید آن حس می‌کردند. "ایالات متحده" صلح را در خانه و همسایگان نزدیک خود حفظ خواهد کرد و اگر بقیه جهان نتوانند به همین ترتیب عمل کنند، برای آنها جای تأسف داشت، اما نگرانی اصلی آمریکا را در بر نمی‌گرفت. این دیدگاه از وضعیت آمریکا در جهان کاملاً مبتنی بر واقعیت‌های ابتدایی جغرافیای جهان ظاهر شد و در نقشه‌های سیاسی نمایان گشت. نقشه‌ها به ما جهانی را نشان می‌دهند که به واحدهای وسیعی از سرزمین‌ها تقسیم شده است و قاره‌ها با فضای وسیعی از اقیانوس‌ها از یکدیگر جدا شده‌اند. در قاره آمریکا، آمریکای شمالی، تنها یک همسایه دارد که آن آمریکای جنوبی است. این دو قاره نیمی از جهان به نام نیمکره غربی را تشکیل می‌دهند که در آن ایالات متحده به عنوان تنها قدرت بزرگ، کاملاً امن به نظر می‌رسد (ibid: 383-384).

قدرت و جغرافیای ایالات متحده در جهان: اگر تقسیم جهانی که در مورد آن بحث کردیم واقع بینانه تر از تقسیم بندی متعارف است، با این وجود تا حدی تحریف واقعیت است. دنیای ما از زمان کار دیاز، کلمبوس و ماژلان، یک جهان است و برای همیشه قابل تقسیم نیست. در این جهان، ایالات متحده موقعیت منحصر به فردی را اشغال می‌کند و خواه ناخواه این امر را می‌توان یکی از بارزترین واقعیت‌ها در جغرافیای جهان دانست. در این موقعیت، ایالات متحده توانایی اقتصادی، سیاسی و نظامی ویژه‌ای دارد که می‌تواند تقریباً در هر منطقه از جهان، حتی فراتر از اقیانوس‌ها، آن را بر دیگران تحمیل نماید. این افزایش قدرت ایالات متحده می‌تواند برای سرنوشت مناطق جغرافیایی جهان تعیین کننده باشد. از آنجا که هیچ ناحیه یا منطقه‌ای در این جهان واحد نمی‌تواند کنار گذاشته شود، این موقعیت منحصر به فرد

ایالات متحده، مسئولیت آینده خود و همچنین کل جهان را به عهده می‌گیرد تا سرنوشت کشورهای را که تقریباً در هر قسمت از جهان واقع شده‌اند را تحت تاثیر قرار دهد. این امر برای بقا و پیشرفت سیاسی مناطق جغرافیایی جهان بسیار حائز اهمیت است (ibid: 392-393).

مدل جغرافیایی تحلیل نظام‌های سیاسی، کوهن و زرونتال، (۱۹۷۱)

کوهن و زرونتال، در سال ۱۹۷۱ با ارائه مدل جغرافیایی تحلیل نظام‌های سیاسی، مکتب فضایی را به جغرافیای سیاسی وارد کردند و توجه به فرایند را در مقابل فرم شایسته دانستند. آنها پیشنهاد کردند که جغرافی دانان سیاسی مستقیماً به فرآیندهای سیاسی و پیامدهای فضایی رجوع کنند و تلاش‌های آنها در چارچوب سیستم‌های سیاسی - جغرافیایی صورت گیرد. فرآیند، کلید تنظیمات فضایی و روابطی است که جغرافیدان به طور منحصر به فرد با آنها درگیر است. این بدان معنا نیست که جغرافی دان سیاسی، باید کمتر "جغرافیایی" یا "فضایی" عمل کند، اما بدون توجه بیشتر به امر "سیاسی"، بینش جغرافیایی ما محدود و عقیم است. توضیح آرایش‌های منطقه‌ای و چشم انداز هدف مطالعه جغرافیایی فرایند سیاسی است. آنها می‌گویند به کسانی که در جستجوی تعریفی هستند، این تعریف را ارائه می‌دهیم: جغرافیای سیاسی مربوط به ویژگیهای فضایی فرایند سیاسی است (Cohen & Rosenthal, 1971: 6). آنها در ارائه مدل جغرافیایی-سیاسی خود، دو نوع نظام سیاسی باز و بسته را مورد کند و کاو قرار دادند. ژاپن اوایل قرن نوزدهم، اتحاد جماهیر شوروی برنامه پنج ساله دوم استالین (۱۹۳۷-۱۹۳۳) یا جمهوری خلق چین مائو تسه تونگ پس از قطع رابطه با اتحاد جماهیر شوروی، هر چند نمی‌توانند به عنوان سیستم‌های کاملاً بسته‌ای طبقه بندی شوند، اما آنها در انتهای بسته طیف قرار می‌گیرند. ایالات متحده درست قبل از جنگ جهانی اول یا سوئیس مدرن، گرچه هرگز به طور کامل باز نبوده‌اند، اما در انتهای طیف سیاسی باز قرار می‌گیرند. کوهن و زرونتال برای یک مطالعه موردی جایگزاری شده در ارائه مدل خود، به سراغ قاره آمریکا می‌روند و رابطه عشق و نفرت ونزوئلا با ایالات متحده را به تصویر می‌کشند. دو نیروی برتر، ملی گرایی و دموکراسی اجتماعی، نقطه آغازین برای مشاهده تاثیر فرآیند بر فضای جغرافیایی است. انواع محرک‌ها، از جمله تمایلات سرزمینی، رابطه عشق-نفرت با ایالات متحده، تمایل به حفظ پایگاه منابع به عنوان نوعی حفظ نفس و جستجوی جوان‌سازی ملی، به عنوان نیروهای غالب وارد عمل می‌شوند. در خانواده امروز حکومت‌های ملی، ونزوئلا در جایی از حد متوسط طیف سیستم سیاسی باز / بسته قرار دارد و به سمت طیف بسته گرایش دارد و این دلیل مستقیماً متأثر از رابطه با ایالات متحده است. آنها معتقدند از اوایل دهه ۱۹۶۰ تنش‌ها در دریای کارائیب با تأیید وحدت نیم کره، همبستگی آمریکای لاتین و همکاری با ایالات متحده بار دیگر تأیید دیدگاه‌های گسترده بین آمریکایی است. ارتباطات با آمریکای شمالی، به ویژه با آمریکا، در چارچوب یک رابطه عشق-نفرت تشدید شده است. وابستگی به ایالات متحده برای حمایت سیاسی در مبارزه با کوبا همزمان با تلاش ونزوئلا برای تغییر قابل توجه روابط اقتصادی با منبع اصلی واردات، سرمایه گذاری‌های خطرناک و همچنین بزرگترین بازار نفت آن بود. نتیجه این تناقض که در آن ادعای استقلال از منافع خصوصی نفت همزمان با فشارهای دولت ونزوئلا به ایالات متحده برای به دست آوردن سهم بیشتری از بازار نفت ایالات متحده و همکاری سیاسی گرم ایالات متحده در OAS (سازمان کشورهای آمریکایی) رخ داده است، برای تقویت محور آمریکای شمالی بوده است (Ibid: 8-17).

نظریه‌های والراشتاین، نظام‌های جهانی، انحطاط قدرت آمریکا و مدل هسته-پیرامون ۱۹۷۴-

۲۰۰۳

ایمانوئل والراشتاین، جامعه‌شناس، به واسطه مفهوم خود از نظام اجتماعی تاریخی، عمیقاً علوم اجتماعی مدرن را به چالش کشید. استدلال او این بود که جامعه نباید با یک کشور خاص برابر شود، بلکه باید در مقیاس وسیع‌تری از نظام اجتماعی باشد (Flint, 2006: 39). والراشتاین به جای تغییر اجتماعی که کشور به کشور اتفاق می‌افتد، یک "نظام جهانی" را فرض می‌کند که در حال حاضر دامنه جهانی دارد. این سیستم جهان مدرن است که به آن اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نیز گفته می‌شود - والراشتاین از آنها به عنوان دو روی یک سکه یاد می‌کند (Taylor & Flint, 2018: 12). تجزیه و تحلیل نظام‌های جهانی بر اساس اصول مکتب آنالس، مکتبی از مورخان فرانسوی است که توسط مارک بلوک و لوسیان فیور در سال ۱۹۲۹ تاسیس شده است (ibid: 13). طبق گفته والراشتاین، از حدود سال ۱۴۵۰، نظام اجتماعی، اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بوده است. در طی چند قرن گذشته، با گسترش نظام جهانی از نظر جغرافیایی و تشدید اقتصادی، این وضعیت از هلند، به انگلستان و (اخیراً) به ایالات متحده منتقل شده است. در چارچوب این تئوری، به قدرت‌های عمده ژئوپلیتیک، هژمون‌ها یا قدرت‌های سلطه‌جو می‌گویند. از قرن بیستم، ایالات متحده به عنوان یک قدرت هژمونیک عمل می‌کند. اساس هژمونی، قدرت اقتصادی است که به یک تأثیر مسلط در تجارت و سرمایه جهانی تبدیل می‌شود. حفظ اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به شکلی که از قدرت هژمونیک بهره‌مند شود، گاه به نیروی نظامی نیز نیاز دارد (Flint, 2006: 39). والراشتاین متأثر از فرانک و مکتب وابستگی است. نکته اصلی فرانک شناسایی "تحولات توسعه نیافتگی" بود که به موجب آن کشورهای فقیر دنیا موجب ثروتمندتر شدن چند کشور جهان می‌شوند. در حالی که ایالات متحده، اروپای غربی و ژاپن ممکن است توسعه داشته باشند، بیشتر بخش اصلی جهان به عنوان بخشی از همان روند توسعه نسبتاً فقیرتر می‌شوند (Taylor & Flint, 2018: 13). همانند مدل مودلسکی، قدرت هژمونیک از یک دوره اختلاف جهانی پدیدار می‌شود، اما والراشتاین قاطعانه می‌گوید که ایالات متحده در حال حاضر کاهش نسبی سلطه جهانی خود را تجربه می‌کند. یک تفاوت مهم دیگر این است که در مدل مودلسکی، همیشه یک رهبر جهانی وجود دارد، هر چند قدرت آن چرخه‌ای است. از نظر والراشتاین دوره‌های هژمونی نادر است. بنابراین، اگر هژمونی ایالات متحده کاهش یابد، به گفته مودلسکی، یک رهبر جدید باید پس از یک دوره جنگ ظهور کند. مدل والراشتاین نشان می‌دهد که سایر سناریوهای سیاسی، بدون یک دولت غالب مانند ایالات متحده، ممکن است ظهور کند (Flint, 2006: 39-40). مقاله جدید والراشتاین در قرن بیست و یکم با عنوان انحطاط قدرت آمریکایی (Wallerstein, 2003) حول این تز می‌چرخد که قدرت آمریکا در حال افول است و این امر، غیرقابل انکار است. از منظر والراشتاین، جنگ‌های دولت بوش در افغانستان و عراق نمایانگر آخرین تلاشها برای احیای هژمونی آمریکا است. از نظر او دلیل افول آمریکا این است که سیستم سرمایه‌داری جهانی در بحران است، که بیشتر به دلیل افزایش شدید فشارها بر سود ناشی از افزایش دستمزدها و عدم توانایی در خارج‌سازی هزینه‌ها در کشورهای در حال توسعه است. وی استدلال می‌کند که بنیان سرمایه‌داری قدرت آمریکا در زیر پایش در حال فروپاشی است. مطمئناً گسترش جنگ‌های کوچک تحت حمایت ایالات متحده و شوروی در جهان سوم در طول جنگ سرد این ادعا که قدرت آمریکا از سال ۱۹۴۵ تقریباً بی‌رقیب بوده است را تضعیف می‌کند. در جمع بندی خود، والراشتاین یک برنامه بلند پروازانه جدید آمریکایی را برای چپ ترسیم کرده است، اما او بحث خود را در مورد آمریکایی که در تلاش بهبودی برای تغییر نظم جهانی است، کنار گذاشت (Boyle, 2005: 260-261).

والرشتاین در کنار نظریه نظام‌های جهانی خود، یک ساختار سه لایه هسته-پیرامون-نیمه پیرامون را ارائه می‌دهد. والرشتاین استدلال می‌کند که فرآیندهای استثماری که در اقتصاد جهانی کار می‌کنند، همیشه در قالب سه لایه عمل می‌کنند. دلیل این امر آنست که در هر موقعیت نابرابری سه ردیف تعامل پایدارتر از دو سطح تقابل است. افرادی که در بالا هستند همیشه برای ایجاد یک ساختار سه لایه مانور می‌دهند، در حالی که کسانی که در پایین هستند دو طبقه "آنها و ما" را اندازه می‌گیرند. تداوم وجود اقتصاد جهانی به دلیل موفقیت گروه‌های حاکم در حفظ الگوهای سه لایه در تمام مناطق مختلف اعتراضی است. یک نمونه بارز وجود احزاب یا جناح‌های "مرکز" بین مواضع راست و چپ در بسیاری از سیستم‌های سیاسی دموکراتیک است. عمومی‌ترین مورد، ظهور "طبقه متوسط" بین سرمایه و کار از اواسط قرن نوزدهم است. از این رو، از منظر نظام‌های جهانی، گرایش قطبی جهانی شدن معاصر در میان مدت ذاتاً ناپایدار است، زیرا در حال فرسایش طبقات متوسط است. از نظر جغرافیایی، جالب‌ترین مفهوم والرشتاین از "نیمه پیرامون" است که افراطها را از هم جدا می‌کند. اکنون تعریف "دنیای مدرن" از نظر هسته (به معنای مناطق غنی جهان در آمریکای شمالی، اروپای غربی و اقیانوسیه آسیا) و پیرامون (به معنای سرزمین‌های فقیر "جهان سوم") امری عادی است. ایالات متحده به عنوان هسته اصلی قاره آمریکا، در این نظریه در بخش شمالی ساختار شمالی-جنوبی قرار می‌گیرد (Taylor & Flint, 2018: 20).

رویکرد نظام‌های جهانی در جغرافیای سیاسی، پیتر تیلور (۲۰۱۸-۱۹۸۱)

پیتر تیلور، جغرافیدان سیاسی انگلستان، نظریه والرشتاین را در سال ۱۹۸۱ به جغرافیای سیاسی تزریق کرد. نظریه نظام‌های جهانی، جغرافی دانان را قادر می‌سازد تا مقیاس جهانی را دوباره مورد توجه قرار دهند (Flint, 2010). ارزش یک رویکرد جغرافیای سیاسی که تحلیل نظام‌های جهانی را در پیش می‌گیرد، بینش‌هایی است که در زمینه فضای قدرت ارائه می‌دهد (Taylor & Flint, 2018: 29). تیلور، هنگامی که رویکرد نظام‌های جهانی را مبتنی بر اقتصاد جهانی اعمال کرد، از رویکرد "واقع‌گرایانه" به ژئوپلیتیک محور قدرت فاصله گرفت. وی به کار امانوئل والرشتاین پرداخت که معتقد بود اقتصاد جهانی به معنای یک جامعه جهانی واحد است و نه در رقابت با اقتصادهای ملی. تیلور با ادغام مدل والرشتاین با چرخه‌های قدرت جهانی جورج مودلسکی، قدرت و سیاست را در چارچوب اقتصاد جهانی چرخه‌ای که در آن حکومت‌های ملت پایه و محلات حضور داشتند، قرار داد. هم تیلور و هم والرشتاین درگیریهای جهانی را از نظر شمال-جنوب (ملل ثروتمند در مقابل ملل فقیر) مشاهده می‌کردند نه در مدل قبلی مبتنی بر غرب-شرق مکیندر (Cohen, 2014: 31). نظام اجتماعی معاصر، اقتصاد جهانی سرمایه داری متشکل از یک بازار واحد جهانی و یک سیستم دولتی چندگانه و یک سلسله مراتب سه لایه از نابرابری است که به عنوان هسته، نیمه پیرامون و پیرامون شناخته می‌شود. چارچوبی که برای مفهوم‌سازی جغرافیای سیاسی استفاده می‌شود شامل چرخه‌های طولانی اقتصادی (امواج کندراتیف) و سلسله مراتب سه لایه است که با ایجاد یک ماتریس فضا-زمان برای زمینه‌سازی وقایع سیاسی با ساختار گسترده تر اقتصاد جهانی سرمایه داری ترکیب می‌شود. مفهوم قدرت به چهار نهاد اقتصاد جهانی سرمایه داری متصل است: حکومت‌ها، مردم، طبقات و خانوارها. مقیاس جغرافیایی به عنوان راهی برای درک وضعیت محلات در اقتصاد جهانی سرمایه داری با مقیاس واسطه‌ای حکومت ملت پایه پیشنهاد شده است (Flint & Taylor, 2018). (7-5) تیلور و سایر جغرافی دانان فقط از مفهوم هژمونی برای نگاهی به جغرافیای سیاسی گذشته استفاده نکرده‌اند. در استدلالی از سوی تیلور، ایالات متحده به عنوان "آخرین سلطه جو" شناخته شده است. این استدلال حاکی از آن است

فرایندهای جهانی شدن که در دوره هژمونی ایالات متحده ایجاد شده، استقلال و قدرت حکومت‌های مستقل را نسبت به فرایندهای اقتصادی جهانی چنان تضعیف کرده است که در آینده هیچ کشوری قادر نخواهد بود قدرت اقتصادی را که پایه و اساس هژمونی است، بدست آورد. به سادگی، این استدلال بیان می‌کند که هژمونی ایالات متحده سیاست و اقتصاد را از حد عادی خارج کرده است، به طوری که یک کشور دیگر نمی‌تواند به تنهایی قدرت را تعیین کند تا خود را به عنوان هژمون معرفی کند. تیلور معتقد است با توجه به چرخه‌های هژمونیک، تمایل فرض شده برای افزایش چالش‌های سیاسی سواباتی را در رابطه با معنای وسیع تر جنگ جهانی علیه ترور ایجاد می‌کند و اینکه آیا این ضعف یا قدرت و ادامه رهبری ایالات متحده را نشان می‌دهد یا خیر (Flint, 2010: 3-7). در ماتریس فضا-زمان تیلور درون رویکرد نظام‌های جهانی، با کاهش قدرت انگلیس، در فاز دو موج دوم کندراتیف، ایالات متحده همراه با آلمان ظهور می‌کنند. سپس در فاز یک موج سوم کندراتیف، این ظهور قدرت تثبیت می‌شود. شکست آلمان در جنگ، رهبری اقتصادی ایالات متحده را تثبیت می‌کند. پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده رونق گرفت و به قدرت اصلی قرن بیستم تبدیل می‌شد. در ابتدا، رقیب اصلی آن آلمان بود که دولت خود را در مرحله دوم کندراتیف A تحت رهبری پروس بازسازی کرد. اما پس از آن مشخص شد که ژاپن، سواحل شرقی چین و دوباره آلمان رقیب اقتصادی ایالات متحده هستند و هند نیز شهرهای جهانی را در هسته کندراتیف موج جدید در مقابل آن ارائه داده است (Taylor & Flint, 2018: 27-28).

ج) نظریه‌های پست مدرن (۱۹۹۰ تا کنون)

نظریه سه گانه مدرنیته، پیتر تیلور (۱۹۹۶)

این نظریه توسط پیتر تیلور، در مقاله‌های "روش کار دنیای مدرن" (Taylor, 1996) و «مکانها، فضاها و Macy's: تنش‌های فضا-مکان در جغرافیای سیاسی مدرنیته» مطرح شد (Taylor, 1999). تیلور معتقد است این سه هژمون جهانی هستند - هلندی‌ها در قرن هفدهم، انگلیسی‌ها در قرن نوزدهم و آمریکایی‌ها در قرن بیستم. تفاوت عمده جغرافیایی بین مفهوم اصلی هژمونی گرامشی و هژمونی جهانی و استفاده گسترده اخیر از هژمونی جهانی وجود دارد. در فرمول بندی اصلی، عامل هژمونیک یک طبقه اجتماعی است. در حالت دوم، این هژمونی مبتنی بر یک حکومت آگاه و جامعه مدنی آن است. کاملاً واضح است که اساس تعریف دو روش، تصور "رهبری اخلاقی و فکری" است که اساساً با هم متفاوت‌اند. یک کشور هژمونیک مانند ایالات متحده، بر خلاف یک طبقه هژمونیک، به عنوان یک مکان تعریف می‌شود. شما می‌توانید از یک کشور هژمونیک دیدن کنید، اما چه چیزی می‌بینید؟ معنای یک مکان هژمونیک بیش از سرزمین‌های معمول حاکم و میهن‌های ملی در سیاست جهانی است. این مکان ویژه‌ای است که آینده امروزین را بیان می‌کند. هژمون، مدرن ترین مدرن‌ها است. در مورد هژمونی هلندی‌ها، تصویر موفقیت بندر آمستردام نمایان می‌شد که صدها کشتی در آن منتظر تخلیه کالاهای خود بودند. شبیه‌سازی دیگر کشورها، به معنای بازآفرینی "آمستردام‌های جدید" در سرزمین‌های دیگر را بازسازی می‌کرد. موفق ترین شبیه‌سازان انگلیس و فرانسه بودند، اما صریح ترین مکان ایجاد شده در این مدرنیته تجاری، ساخت پطر کبیر در سنت پترزبورگ، به عنوان "پنجره رو به غرب" بود. در مورد انگلیسی‌ها، تصویر موفقیت کارخانه‌های بزرگ پنبه‌سازی لانکای نمایان گشت که برای منسوجات جهانی تولید می‌شد. این مکان جدید و مدرن، بازدیدکنندگان را از سراسر اروپا و ایالات متحده جذب کرده است تا چگونگی ایجاد "منچسترهای جدید" در سرزمین‌های خود را بیاموزند. تیلور این نوع الگوبرداری را صنعتی‌سازی می‌داند و معتقد است

موفق ترین آنها در شمال شرقی ایالات متحده آمریکا و راینلندهای آلمان اتفاق افتاده است. در مورد هژمونی آمریکایی، تصویر موفقیت در حومه شهر مطرح است که اولین بار توسط لس آنجلس تجسم یافت. حومه شهرهای آمریکا ابتدا در سینما و متعاقباً در تلویزیون از سایر نقاط جهان سردرآورد تا آمریکایی سازی را تحریک کند و مدرنیته مصرف کننده ایجاد کند (Ibid: 18-20). مَسی، نشانه تیلور برای مدرنیته معاصر است. اختراع فروشگاه‌های بزرگ در اواخر قرن نوزدهم در قلب خوشه‌ای از فرآیندها شکل گرفت که مدرنیته جدیدی را مبتنی بر مصرف گرایی آغاز کرد. در نیویورک این تجربه جدید توسط مَسی بیان شد. مدل سه گانه مدرنیته تیلور، متشکل از یک بحث جغرافیای تاریخی^۱ است که با مدرنیته تجاری به هدایت هلند آغاز می‌شود و از طریق مدرنیته صنعتی به هدایت انگلیس ادامه می‌یابد و به مدرنیته مصرفی به رهبری آمریکا به نام مَسی منتهی می‌شود. این تمرکز مشخص ژئوهیستوریک، رویکرد جغرافیای سیاسی تیلور را از روش جان اگنیو و جانستون، که هر دو از مطالعات جغرافیای سیاسی خود به طور کامل موثر استفاده کرده‌اند و به عنوان وسیله‌ای برای بازگشت به سمت جغرافیا مرکزی استفاده می‌کنند، متمایز می‌کند (ibid: 8-11).

نظریه جغرافیای سیاسی نظم جهانی، جان رنه شورت (۲۰۰۲)

این نظریه توسط جان رنه شورت انگلیسی، استاد جغرافیا و سیاست‌های عمومی دانشکده سیاستگذاری عمومی دانشگاه مرلند در ادیشن دوم کتاب «مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی» مطرح شد (Short, 2002). شورت در تئوری جغرافیای سیاسی نظم جهانی، مسئله نظم جغرافیایی جهان معاصر را یک موضوع عظیم و پیچیده می‌داند. با این وجود اعتقاد دارد که می‌توان با شناسایی یک شبکه عظیم، تصویر را ساده‌سازی کرد. بنابراین نظم جغرافیای سیاسی جهان را متکی بر دو مجموعه هماهنگ می‌بیند و آنها عبارتند از: تقسیم شمال و جنوب در کشورهای ثروتمند و فقیر؛ همانطور که اکنون مطرح است و شکاف شرق و غرب، که قبلاً بلوک‌های سرمایه داری و سوسیالیست را تقسیم می‌کرد. شورت جغرافیای توسعه ناهموار جهانی را با بررسی تطبیقی آمریکا و بنگلادش نمایان می‌کند. از نظر نابرابری‌های مشخص، بنگلادش و آمریکا در دو منتهی الیه پیوستگی نابرابر قرار دارند. یکی بسیار فقیر و دیگری بسیار ثروتمند است. این وضعیت نابرابر بین دو کشور، تقسیم اساسی جهان به کشورهای ثروتمند و فقیر را نمایان می‌کند. در واقع شورت معتقد است با فروپاشی دیوار برلین و پایان جنگ سرد و تغییر روابط قدرتی پیشین، نظم نوینی را در جغرافیای سیاسی جهان شاهد هستیم که در آن، ساختار دو قطبی شرق در برابر غرب دیگر جایی ندارد. در واقع، رشد مراکز قدرت جدید در جهان آغاز شده است. بنابراین، جهان دو قطبی با جهانی چند قطبی جایگزین می‌شود. این تئوری، سه مرکز مهم جایگزین قدرت در برابر آمریکا و ظهور آنها، به ویژه از سال ۱۹۴۵، را در نظر می‌گیرد (Ibid: 58). این سه مرکز قدرت، چین، ژاپن و اروپای غربی هستند. شورت معتقد است اگر منابع چین به اندازه منابع ایالات متحده به طور صحیح و کامل مورد استفاده قرار گیرد، قدرت جهانی به سمت چین نقل مکان می‌کند. اما دو مرکز قدرت دیگر در حال حاضر در شرایط تعامل با ایالات متحده هستند و سلطه جهانی این قدرت را به خطر نمی‌اندازند. وی معتقد است یکی از چالش‌ها برای نظم جهانی در آینده، ظهور یک موضع واحد اروپایی در امور جهانی است که متفاوت از موضع آمریکایی باشد (ibid).

نظریه فاصله و سیاست خارجی (رویکردی در جغرافیای سیاسی) آلن هنریکسون (۲۰۰۲)

این نظریه در سال ۲۰۰۲ در مقاله‌ای تحت همین عنوان توسط آلن هنریکسون، متولد ایالت آیووا ایالات متحده، جغرافیدان سیاسی نقشه گرا و استاد برجسته مطالعات تاریخ دیپلماسی دانشگاه تافتز با تاکید بر روابط خارجی ایالات متحده با دیگر کشورها در محیط سیاسی جهان با توجه به عامل فاصله مطرح شد (Henrikson, 2002). سیاست

جهانی و سیاست محلی گرچه امروز با فرآیندهای جهانی شدن به هم پیوسته‌اند، اما همچنان با پدیده «فاصله» از هم جدا افتاده‌اند. در حقیقت، حوزه‌های «خارجی» و «داخلی» از این طریق می‌توانند اساساً متمایز شوند، زیرا بسیاری از عوامل تمایز، حتی تمایزات فرهنگی را با اصطلاحات مربوط به فاصله می‌توان توصیف کرد. تصور می‌شود که سیاست خارجی، با وجود در بر گرفتن مکانهای خاص متفاوت از نظر جغرافیایی و فیزیکی، به طور وسیع و در فضاهای وسیع جغرافیایی توسط سازندگان آن به اجرا در می‌آید. برای کشورهایی مانند ایالات متحده که با اقیانوس‌های وسیع از اکثر کشورها فاصله گرفته است، این عامل جدا کننده در سیاست خارجی به ویژه به عنوان یک واقعیت زندگی و همچنین به عنوان یک استراتژی در نظر گرفته شده است. برنامه ریزی و استراتژی، به ویژه در حوزه سیاست خارجی، با سه نوع «فاصله» شکل می‌گیرد که هر کدام منطق متمایزی دارند. نخست فاصله گرانشی^۱ است که طبق آن تصور می‌شود که قدرت سیاسی و دیگر قدرتها، با افزایش فاصله، دچار زوال می‌شود. فاصله دوم، فاصله توپولوژیکی^۲ است که بر اساس آن اگر «کشورهای دیگر» در بین دو کشور واقع شوند، فاصله هر دو کشور از یکدیگر دورتر به نظر می‌رسد، تعداد و ترتیب این کشورها - فضاها - پیکربندی نقشه سیاسی - متغیر اصلی است. فاصله سوم، فاصله انتسابی^۳ است که طبق آن کشورها به دلیل ویژگی‌های سیاسی یا فرهنگی خود فاصله بیشتری با یکدیگر دارند، یا برعکس به هم نزدیک ترند. به عنوان مثال، کشورهای دموکراتیک مانند ایالات متحده با غرب اروپا نسبت به کشورهای غیر دموکراتیک احساس نزدیکی بیشتری به یکدیگر دارند. وقتی همه این سه طرح «فاصله» غیر فیزیکی با هم منطبق شوند، الگوی حاصل از روابط بین‌الملل، فاصله واقعی بین ملت‌ها را نمایان می‌سازد (Ibid: 437-438). «فاصله» در نمودهای مختلف آن همچنان در هسته اصلی ایده دولتمردان درباره سیاست «خارجی» باقی مانده است. وزیر امور خارجه پیشین آمریکا، دین آپسون، با تأمل در عواملی که ماهیت مشکلات روابط خارجی را بسیار متفاوت از موارد موجود، مثلاً در کشاورزی، دارایی یا اجرای عدالت می‌کند، بر این واقعیت تأکید کرد که در اعمال روابط بین‌الملل، ما با مردم و مناطق جغرافیایی سر و کار داریم که از اختیارات و کنترل ما خارج است (Ibid: 438-439). به عقیده برخی، فاصله در روابط بین‌الملل یک «توهم» است. عوامل تکنولوژیکی به تدریج باعث «کوچک شدن» جهان شده و از اهمیت فضاهای فیزیکی جداکننده فضاهای ملی کاسته‌اند. بنابراین، به عنوان مثال، ایالات متحده می‌تواند به راحتی در هندوچین درگیری ایجاد کند و در بخشی از جنگ جهانی علیه تروریسم، در جنوب غربی آسیا (عراق و افغانستان) عملیات نظامی انجام دهد.

نظریه کشورسازی مدرن، فرانسیس فوکویاما (۲۰۰۴)

فرانسیس فوکویامای آمریکایی، استاد اقتصاد سیاسی بین‌الملل و مدیر برنامه توسعه بین‌المللی در دانشگاه جان هاپکینز واشنگتن، که در پایان قرن بیستم به واسطه انتشار آثاری مانند پایان تاریخ و آخرین مرد معروف شده بود؛ در ابتدای قرن جدید نیز نظریه جدیدی را با رنگ و بوی جغرافیای سیاسی منتشر ساخت. این نظریه در سال ۲۰۰۴ در کتاب «کشورسازی: حکمروایی و نظم جهانی در قرن بیست و یکم» (Fukuyama, F., 2004) و مقاله «ضرورت کشورسازی» (Fukuyama, 2004) مطرح شد. فرانسیس فوکویاما که با ظهور لیبرال دموکراسی و سرمایه داری

1. Distance
2. Gravitational distance
3. Topological distance
4. Attributional distance
5. State-Building: Governance and World Order in the 21st Century
6. The imperative of State-building

جهانی، «پایان تاریخ» را پیش بینی کرده بود، موضوع کتاب جدیدش را با محوریت ساخت حکومت‌های ملت پایه جدید با راهبردهایی برای ایالات متحده بنیان گذاشت.

کشورسازی از نظر فوکویاما وضعیتی است که در آن حکومت در ایجاد نهادهای جدیدی مشارکت دارد که عملکردهای مختلفی را در اقتصاد انجام می‌دهند تا بتوانند نهادهای موجود را تقویت کنند. توانایی حکومت در تدوین نهادهای جدید برای موفقیت کشور بسیار مهم است، زیرا این کشور قادر به ریشه کن کردن بسیاری از مسائل موثر بر اقتصاد خواهد بود. مسئله کشورسازی مدرن، یک مسئله مهم برای غرب است، مسئله ای که در قرن بیست و یکم، همراه با آزادی سیاسی و فرهنگی لیبرال دموکراسی بوده است. وی معتقد است همه اعضای اتحادیه اروپا از سبک کپی شده در ایالات متحده استفاده می‌کنند، این سبک محدودیت بیشتری دارد. پیشرفت قرن از طریق جنگ، افسردگی و انقلاب منجر به فروپاشی نظم جهانی شد و نظم دولتی حداقلی جای خود را به شکل فعال متمرکز داد. به گفته فوکویاما، مضمون سیاست در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ کاهش اندازه بخش دولتی بود. وسعت دولت آنجایی نمایان می‌شود که بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا از حاکمیت استبدادی برخاسته‌اند. با اقدامات ارائه شده توسط ایالات متحده، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، مداخله دولت در امور اقتصادی به حداقل رسید. با این حال، این سیاست مورد حمله معترضان ضد جهانی شدن و منتقدان دانشگاهی قرار گرفت، زیرا آزادسازی اقتصادی نتوانسته بود اصلاحات سودمند در بسیاری از کشورها ایجاد کند. همانند بسیاری از نظریه‌های دیگر، این نظریه نیز با محوریت ایالات متحده ارائه شده است. یافته‌های مطالعه وی، دامنه یک کشور را در برابر نقاط قوت و قدرت آن سنجید و با پرسیدن ضعف یا قدرت در ایالات متحده آغاز شد. در انتها مشخص شد که نهادهای سیاسی در ایالات متحده برای تضعیف و محدود کردن قدرت دولت طراحی شده‌اند. ایالات متحده که در یک انقلاب علیه اقتدار متولد شد، در نهایت از طریق محدودیت‌های قدرت دولت و قانون اساسی دارای فرهنگ سیاسی ضد دولت گرایی (مخالفت با کنترل متمرکز دولت بر امور اجتماعی و اقتصادی) شد. همچنین در استدلال‌های وی، مشخص شد که رفاه ایالات متحده بعدها شکل گرفت و در مقایسه با سایر دموکراسی‌های توسعه یافته محدود باقی ماند. برعکس، دولت ایالات متحده بسیار قدرتمند است زیرا قادر به اجرای هر قانونی است؛ یک قانون به تمام معنا از جمله استفاده از افسران مسلح مانند پلیس (Fukuyama, F., 2004: 29-34). البته نتایج متفاوت حاصل از مطالعه می‌تواند به این معنی باشد که ایالات متحده دولت محدودی دارد و فعالیت‌های آن به دلیل «دامنه» آن محدود می‌شود. در راستای تئوری پرداززی کشورسازی مدرن توسط فوکویاما، مشخص شد که «نهادهای سیاسی» در ایالات متحده برای تضعیف و محدود کردن «قدرت دولت» طراحی شده‌اند، بنابراین کشورسازی مدرن در ایالات متحده اتفاق افتاده است، اما کشورهای ساحلی آسیای شرقی نیز در دهه‌های اخیر به این شیوه از حکمرانی روی آورده‌اند و این امر برای ایالات متحده چالش‌ساز است (Fukuyama, 2004: 7-71).

نتیجه گیری

ایالات متحده نقش پررنگی را در سیر اندیشه نظریه‌پردازان مطرح آمریکایی و غیر آمریکایی داشته است و ما در این مقاله، به بررسی نقش ایالات متحده در نظریه‌های جغرافیای سیاسی از ابتدای قرن بیستم تا کنون پرداخته‌ایم. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که در نظریه‌های سه دوره ژئوپلیتیکی کلاسیک، مدرن و پست مدرن، ایالات متحده، بیشترین نقش را بین همه کشورهای جهان داشته است و در واقع نظریه‌پرداززی در جغرافیای سیاسی، بدون در نظر گرفتن نقش ایالات متحده امکان پذیر نیست. نظریه‌های کلاسیک جغرافیای سیاسی که با محوریت کشور-state مطرح شده‌اند، از

جمله فرضیه سرحد، تاثیر اقتدار مرکزی بر چشم انداز و چرخه سیاسی حکومت، بر «کشور» و مقیاس ملی، به عنوان اصلی ترین بازیگر نظام بین الملل متمرکز بوده‌اند و ایالات متحده به عنوان کشوری که نماینده هژمونی در نظم جهانی آینده بوده است، برای این نظریه پردازان جذاب بوده است. علاوه بر این، ملیت نظریه پردازان جغرافیای سیاسی کلاسیک مورد بحث مقاله (ترنر، ویتسلی و والکنبرگ)، که همگی آمریکایی‌اند، بر تمرکز این نظریه ها بر ایالات متحده و بازنمایی آن نقش کلیدی داشته است. پس از آن، نظریه‌های مدرن جغرافیای سیاسی که محصول دوران جنگ سرد است، نیز با نظریه‌هایی با تمرکز بر مقیاس کشوری آغاز گردید و هارتشورن موقعیت جغرافیایی ایالات متحده را در نظم جهانی تصویرسازی کرد و راهبردهایی را برای درک بهتر سیاست مداران کشورش برای بقا و پیشرفت سیاسی ارائه داد. این سطح از مقیاس در نظریه پردازی، با نظریه کوهن و رزوننتال ادامه یافت و آنها ایالات متحده را یکی از اصلی ترین کشورها در انتهای طیف باز نظام‌های سیاسی ملی جهان قرار دادند، در صورتی که رقبای ایدئولوژیک کشورشان، یعنی روسیه و چین را در انتهای طیف بسته نظام سیاسی ملی قرار دادند. اما تمرکز بر کشور محوری در نظریه پردازی مدرن رفته رفته کمرنگ شد و نظریه‌های تیلور و والراشتاین آمریکایی، که در اواخر جنگ سرد ارائه شد، مقیاس وسیع تری یافت و از سطح محلی تا سطح جهانی متغیر بود. این امر البته مانعی برای تاکید این نظریه پردازان بر منافع ملی کشورشان نبود و آنها همواره در طرح ریزی نظریه‌های خود نقش هژمونیک ایالات متحده در نظم جهانی را به تصویر کشیدند. در نظریه‌های پست مدرن؛ این پیشرفت در مقیاس پذیری نظریه‌ها با نظریه سه گانه مدرنیته ادامه یافت و ایالات متحده نماینده دور سوم مدرنیته معرفی شد و به عنوان هژمون سوم تصویرسازی شد. این سطوح تحلیل پست مدرن در جغرافیای سیاسی با کار شورت، هنریکسون، فوکویاما ادامه یافت، اما نقش کلیدی ایالات متحده با توجه به ملیت آمریکایی یا کشورهای همسو با آن نظریه پردازان از یک سو و حفظ قدرت جهانی این کشور از سوی دیگر حفظ شد. جدید ترین شکل نظریه پردازی جغرافیای سیاسی، به مقاله مایکل براون مربوط می‌شود که در آن، با یک تحلیل انتقادی، نظریه جنبش اجتماعی و همجنسگرایان در جغرافیای سیاسی را مطرح کرد و به مسئله‌ای پرداخت که تا کنون در ادبیات نظریه پردازی جغرافیای سیاسی بیگانه بود. این نظریه جدید، به سطح جدیدی از تحلیل نظری که شیوه‌ای از پایین به بالا است، دست می‌زند که در آن، تظاهرات گسترده همجنسگرایان در شهر سیاتل آمریکا و نقش آنها را در سیاست و قدرت و چالش‌سازی‌ها برای دولت ایالات متحده را نمایان می‌سازد. بنابراین، نظریه پردازی جغرافیای سیاسی که با محوریت کشور در نظریه‌های کلاسیک آغاز شده بود و ایالات متحده را اصلی ترین واحد تحلیل جغرافیایی - سیاسی خود قرار می‌داد، در نظریه‌های مدرن، با حفظ جایگاه ایالات متحده، این نقش محوری کمرنگ تر شد و سطوح تحلیل از محلی، ملی و جهانی سیال گشت و در نظریه‌های پست مدرن حتی به نظریه‌های ضد ژئوپلیتیکی از پایین به بالا در ایالات متحده رسید.

تقدیر و تشکر

بنا به اظهار نویسنده مسئول، این مقاله حامی مالی نداشته است.

منابع

- (۱) افضل‌ی، رسول؛ حسن کامران و محمد حسین دشتی، (۱۳۹۸). تبیین تقابل ایران و آمریکا در ژئوپلیتیک منطقه خزر، فصلنامه جغرافیا (فصلنامه علمی انجمن جغرافیای ایران)، دوره ۱۷، شماره ۶۱: صص. ۲۴-۵.
- 2) Afzali, R., Kamran, H. & Dashti, M. (2018), Explaining the Iran-US confrontation in the geopolitics of the Caspian region, *Geography Quarterly* (Geography Association of Iran), Vol.17, No. 61, pp. 5-24.
 - 3) Agnew, J. (2002). *Making Political Geography (Human Geography in the Making)*. A Hodder Arnold Publication.
 - 4) Agnew, J. & Mitchell, K. (2003). *A Companion to Political Geography*. Malden, MA: Blackwel.
 - 5) Agnew, J. & Smith, J. (2011). *American Space American Place: Geographies of the Contemporary United States*. Edinburgh University Pres.
 - 6) Boyle, M. (2005). Reviewed Work(s): *Hegemony or Survival: America's Quest for Global Dominance by Noam Chomsky; The Decline of American Power: The US in a Chaotic World by Immanuel Wallerstein*. *International Affairs* (Royal Institute of International Affairs 1944-).
 - 7) Cohen , S. & Rosenthal, L. (1971). A Geographical Model for Political Systems Analysis. *Geographical Review*, Vol. 61, No. 1 (Jan., 1971), pp. 5-31 Published by: American Geographical Society , 6.
 - 8) Cohen, S. B. (2014). *Geopolitics: The Geography of International Relations*. Rowman & Littlefield Publishers.
 - 9) Cox, K., Low, M. & Robinson, J. (2007). *The SAGE Handbook of Political Geography*. SAGE Publications Ltd .
 - 10) Cox, K. (2002). *Political Geography, Territory, State, and Society*, Blackwell Publishers.
 - 11) CEE. (2012). *The Columbia Electronic Encyclopedia*, 6th ed. Copyright © 2012, Columbia University Press. All rights reserved. Retrieved from <https://www.infoplease.com/encyclopedia/places/north-america/us/united-states/history>
 - 12) Muir, Richard. (1975). *Modern Political Geography*. Macmillan.
 - 13) Miller, D. (2013). How Geography Explains the United States. *Foreign Policy*, APRIL Vol.16, No. 8, 51 PM.
 - 14) Flint, C. (2006). *Introduction to Geopolitics*. Routledge.
 - 15) Flint, C. (2010). *Geographic Perspectives on World-Systems Theory*. *The International Studies Encyclopedia*, Edited by: Robert A. Denmark.
 - 16) Flint, C. & Taylor, P. (2018). *A world-systems approach to political geography*. Routledge, 7th Edition.
 - 17) Fukuyama, F. (2004). *State-Building: Governance and World Order in the 21st Century*. Cornell University Press.
 - 18) Fukuyama, F. (2004). The imperative of State-building. *Journal of Democracy*, Vol. 15, No. 2 .
 - 19) Hartshorne, R. (1953). Where in the World Are We?: Geographic Understanding for Political Survival and Progress. *Journal of Geography*.
 - 20) Hartshorne, R. (1954). *Political Geography*, in *American Geography*. (e. P. Inventory and Prospect, Ed.) Syracuse University Press.
 - 21) Hartshorne, R. (2015). Where in the World Are We?: Geographic Understanding for Political Survival and Progress. *Journal of Geography*, Routledge.
 - 22) Henrikson, A. (2002). Distance and Foreign Policy: A Political Geography Approach. *International Political Science Review* .
 - 23) Jackson, W. (1964). *Politics and geographic relationships*. (Englewood Cliffs, N.J.).
 - 24) Jones, M., Jones, R., & Woods, M. (2004). *AN INTRODUCTION TO POLITICAL GEOGRAPHY, Space, place and politics*. Routledge.

- 25) Kearns, G. (1984). Closed space and political practice; Frederick Jackson. Environment wul Planning D; Society one! Space, Vol. 1, No4, pp. 23-34.
- 26) Kelly , P. (2016). Classical Geopolitics, A New Analytical Model. stanford university press.
- 27) Marshal, T. (2021). The Power of Geography: Ten Maps That Reveal the Future of Our World, Elliot Thompson.
- 28) Mccoll, R. (2005). Encyclopedia of World Geography. Published by Facts On File.
- 29) Mearsheimer, J. (1990). Back to the Future: Instability in Europe after the Cold War. International Security, Vol. 15, Stable URL: International Security is currently published by The MIT Press.
- 30) Painter, J. (2008). Geographies of Space and Power, in Book: The SAGE Handbook of Political Geography, Edited by Kevin R. Cox Murray Low Jennifer Robinson. SAGE.
- 31) Rollins, R. (2021). United States. Britannica. Retrieved from <https://www.britannica.com/place/United-States>
- 32) Romeo, N. (2015). How Geography Shaped American History, Law and Politics. NATIONAL GEOGRAPHIC.
- 33) Startfor. (2016). The Geopolitics of the United States, Part 1: The Inevitable Empire. World View. Retrieved from <https://worldview.stratfor.com/article/geopolitics-united-states-part-1-inevitable-empire>
- 34) Short, J. (2002). An Introduction to Political Geography. Routledge, 2nd Edition.
- 35) Taylor, P.J. (1996). The way the modern world works. Wiley.
- 36) Taylor, P.J. (1999). Places, spaces and Macy's: place-space tensions in the political geography of modernities. The Progress in Human Geography lecture, Progress in Human Geography, Vol.23, No.1, pp. 7-26.
- 37) Taylor, P. J. & Flint, C. (2018). Political Geography, World-Economy, Nation-State and Locality. Routledge.
- 38) Taylor, G. (2014). Elements of Political Geography by Samuel Van Valkenburg, Review by: Griffith Taylor. Economic Geography, Vol. 15, No. 2 (Apr., 1939), p. 212 Published by: Clark University.
- 39) Turner, F. (1920). The significance of the frontier in American history. in The Frontier in American History, Ed. F J Turner (Holt, Rinehart and Winston, New York) pp. 1-38.
- 40) Valkenburg, S. (1939). Elements of Political Geography Hardcover. Prentice-Hall, inc.
- 41) Wallerstein, I. (2003). The decline of American power: the US in a chaotic world. New York, NY: New Press.
- 42) Whittlesey, D. (1935). The Impress of Effective Central Authority upon the Landscape. Annals of the Association of American Geographers, Vol. 25, No.2, pp.85-97, 85-97.